

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که سقط جنین به عنوان اولی حرام است، اما گفتیم یک مورد استثنایی دارد که مورد اول از این موارد استثنا در جایی است که مادر اطمینان دارد که اگر این جنین بماند تلف می‌شود. در اینجا دو فرض قبل ولوج الروح و بعد ولوج الروح را باید بررسی کنیم. در قبل ولوج الروح با توجه به ادله متعددی گفتیم سقط جایز است و این حرمت از بین می‌رود. یک دلیل قاعده تراحم بود که در جلسه گذشته توضیح دادیم، اما دلیل دوم قاعده اضطرار است.

بررسی قاعده «اضطرار» در جواز سقط جنین قبل از ولوج روح

دلیل دوم بر جواز اسقاط جنین قبل ولوج الروح قاعده اضطرار است. پیش از بررسی این دلیل در ما نحن فيه لازم است نکاتی درباره این قاعده ذکر کنیم. در فقه ما فقها به قاعده اضطرار زیاد استدلال می‌کنند، گاهی می‌گویند «للاضطرار»، گاهی هم می‌گویند «لقاعدة الاضطرار».

مدرک قاعده اضطرار

مدرک قاعده اضطرار ادله اربعه است: قرآن، سنت، عقل و اجماع.

الف. دلیل اول: آیات

از جمله آیاتی که دلالت بر این قاعده دارد عبارتند از:

1. آیه 173 سوره بقره

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

میته، دم، گوشت خوک، آنچه برای غیر خدا قرار داده شده (مثل قربانی که برای بت‌ها می‌کردند) جزء محرمات است، حال اگر کسی اضطرار به اکل میته یا اضطرار به شرب دم، لحم خنزیر و یا آنچه اسم خدا بر او برده نشده پیدا کرد گناهی بر او نیست البته «غیر باغ و لا عاد». در تفسیر «باغ» و «عاد» اختلاف است. واژه «باغی» و «عاد» در روایات و کلمات فقها

«باغی» در بعضی از روایات و کلمات فقها یعنی «من يطلب الصيد لهواً»؛ کسی که برای تفریح صید انجام می‌دهد نه برای خوراک زن و بچه و عیالش، صید لهوی از مواردی است که نماز در آن تمام است. «عاد» یعنی سارق. بعضی‌ها «باغی» را به «من خرج علی الامام» معنا کردند؛ یعنی کسی که «خرج علی الامام» بمیرد اگر اضطرار هم پیدا کرد حق خوردن گوشت میته و دم ندارد. برخی «عاد» را نیز غیر از سارق معنا کردند؛ یعنی کسی که «یتجاوز و يأكل أكثر من حاجته»؛ یعنی بیش از آنچه که باید بخورد می‌خورد، برای این‌که زنده بماند با یک لقمه هم زنده می‌ماند ولی دائماً از این میته بخورد، این شخص «یأكل أكثر من حاجته». آیه می‌فرماید: «فمن اضطرّ... فلا اثم عليه»، گناهی نیست و حرام هم نیست، «إن الله غفورٌ رحيم».

2. آیه 3 سوره مائده

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْفُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ الْيَوْمِ الْيَوْمِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)^[1]

طبق این آیه شریفه اگر کسی در یک گرسنگی قرار گرفت و اضطرار پیدا کرد می‌تواند از میته و امثال آن استفاده کند.

3. آیه 119 سوره انعام

(وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتُمْ لِيُضِلُّوْنَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ)^[2]

در این آیه نیز «ما اضطررتم» استثنا می‌شود.

جمع‌بندی آیات

طبق این آیات، قاعده این است که «الاضطرار رافعٌ للحرمه»؛ اضطرار حرمت را از بین می‌برد، «رافعٌ للاثم»؛ آن گناه بودن و عقوبت داشتن را از بین می‌برد. اگر انسان در فرض اضطرار یکی از این امور را انجام داد رافع حرمت است. بعد یک قاعده کلی از آن استفاده می‌شود؛ یعنی نمی‌توانیم بگوئیم فقط اضطرار به اکل میته رافع حرام است، بلکه اضطرار حرام را از بین می‌برد، خواه در اکل میته باشد یا در ارتکاب حرام دیگری، مثلاً زنی اضطرار دارد برای مداوا، بدن خودش را به دکتر نامحرم نشان بدهد و چاره‌ای ندارد، قاعده اضطرار می‌گوید مانعی ندارد. البته در مسئله مداوی و این‌که اجنبی لمس و نظر می‌کند، آن مواضعی که نظر به آن «من دون ريبه» هم حرام است اضطرار این حرمت را برمی‌دارد.

بنابراین از این آیات قاعده به دست می‌آید، نه این‌که بگوئیم فقط دلیل داریم در اکل میته، بلکه در بسیاری از موارد اضطرار رافع حکم است. برای نمونه، در باب عبادات نیز به اضطرار تمسک می‌کنند، مثلاً اگر کسی باید بایستد اما در حال قیام باید به یک چیزی تکیه بدهد، اضطرار می‌گوید اشکالی ندارد یا کسی که عاجز از قیام است می‌تواند بایستد و دستش را روی وسیله یا شانه کسی بگذارد تا استقرار پیدا کند. در عبادات، در معاملات و در محرمات، حتی از دایره محرمات هم خارج می‌شود؛ یعنی وقتی در فقه موارد اضطرار را مراجعه کنید در خود عبادات فراوان داریم، در معاملات هم فراوان داریم و محرمات هم که اصلاً مورد این آیات است.

بنابراین از این آیات دو الغای خصوصیت می‌شود:

اولاً، میته و دم و امثال آن خصوصیت ندارد، مخصوصاً آیه 119 انعام که می‌گوید: «و قد فصل لكم ما حرم عليكم»؛ هر چه که بر شما حرام شده «الا ما اضطررتم إليه»؛ یعنی «الاضطرار رافع للحرمة».

ثانياً، تعدی به عبادات و معاملات است که بعضی جاها اضطرار رافع وجوب است؛ یعنی یک واجبی را برمی‌دارد مثل عجز از قیام.

ب. دلیل دوم: روایات

روایات نیز از آیات گرفته شده است. از جمله این روایات عبارت است از:

وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حُسَيْنٍ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْمَرِيضِ هَلْ تُمْسِكُ لَهُ الْمَرْأَةُ شَيْئًا فَيَسْجُدَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُضْطَرًّا لَيْسَ عِنْدَهُ غَيْرُهَا وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ.^[3]

در روایت دیگری، تعبیر عجیب‌تری آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى فِي كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اضْطُرَّ إِلَى الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخَنَازِيرِ فَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ كَافِرٌ.^[4]

یعنی اگر کسی مضطرب به خوردن میته است و مقدس‌بازی در بیاورد و بگوید من نمی‌خورم تا این‌که بمیرد، کافر است! البته مراد از کفر در این روایت، مسلماً کفر اعتقادی نیست، اما بالأخره یک حرام است.

مشرك در عبادت این است که در کنار خدا کسی بُت را بپرستد، البته روایت از مرسلات صدوق است که ما مطلقاً مرسلات صدوق را معتبر می‌دانیم (در مقابل دو قول دیگر، یکی این است که مرسلات صدوق مطلقاً معتبر نیست و یک قول هم تفصیل بین «رُوی» و «قال» است)، مگر اینکه بگوئیم اضطرار یک عامل بیرونی است که بر انسان حاکم می‌شود و لذا انسان همیشه «اضطر» است نه این‌که خودش اضطرار پیدا کرده است.

اضطرار دو نوع است: یک وقت خودم خود را مضطر می‌کنم می‌شود «إِضْطَرُّ»، شاید آیه می‌گوید: کسی که اضطرار بر او تحمیل شده یعنی عوامل بیرونی «أُضْطَرُّ»، اما اگر من بروم وسط یک بیابانی که نه آب و نه غذا است و فقط میته است من به اختیار خودم اضطرار پیدا کردم و به صورت معلوم باید خوانده شود، بعید هم نیست! اما «أُضْطَرُّ»؛ یعنی عامل بیرونی سبب شود؛ یعنی بی اختیار در یک شرایطی قرار گرفت که اضطرار بر او تحمیل شد و او محکوم به اضطرار شد.

ج. دلیل سوم: عقل

محقق اردبیلی در مجمع الفائدة^[5] به عقل هم استدلال کرده و می‌گوید: اضطرار رافع برای حرمت است، الآن یک کسی که باید یک ذره گوشت خوک بخورد تا محفوظ بماند، عقل می‌گوید: تو باید این گوشت خوک را بخوری و جانیت را حفظ کنی.

مرحوم نراقی^[6] و صاحب جواهر^[7] به اجماع تمسک کرده‌اند، منتهی کسانی که می‌گویند اجماع مدرکی به درد نمی‌خورد مسلم این اجماع عنوان مدرکی را دارد. صاحب جواهر غیر از این ادله برای اضطرار به «لاضرر»، «لاخرج» و قاعده «یُسِر» («یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر»^[8]) هم تمسک کرده است. همچنین به قاعده این‌که دین ما دین سمحه و سهله است هم تمسک کرده است.

نکته شایان ذکر آن است که معنای لغوی اضطرار یعنی اینکه چیزی که لابد منه است، انسان باید این میته را بخورد یا گاهی اوقات اضطرار را به احتیاج هم معنا کردند، قیودی هم دارد.

جمع‌بندی ادله

برای «لاخرج» به قاعده اضطرار تمسک کردیم؛ یعنی حرج و اضطرار متلازمان هستند، جایی که حرج هست اضطرار است، جایی که اضطرار است حرج هم هست، این تساوی بین‌شان هست. لذا نمی‌شود بگوئیم یک جایی اضطرار داریم و حرج نداریم یا یک‌جا حرج داریم و اضطرار نداریم، اینها متساویان هستند و ما در خود ادله «لاخرج» رساله «لاخرج»، خود ادله اضطرار قرار دادیم، اما صاحب جواهر ادله «لاخرج» را («ما جعل علیکم فی الدین من حرج») دین حرجی نیست، اگر یک چیزی حرام شد بگوئیم در همه شرایط، در همه خصوصیات بر تو حرام است این حرجی می‌شود و باید در یک فرض‌هایی مثل فرض اضطرار از حرمت خارج شود.

حرج را مشهور فقها به «مشقة لا تتحمل عادتها»، می‌گویند مساوی با اضطرار است، ولی در هیچ کتاب لغتی حرج را به «لاتتحمل» پیدا نمی‌کنید، این در عبارت فقها آمده و عجیب این است که بعضی جاها این قید را می‌آورند و برخی جاها نمی‌آورند. امام خمینی (قدس سره) به تبع این‌که در لغت حرج مطلق المشقة است چه قابل تحمل باشد یا نباشد، حتی یک فتوایی هم می‌دهند بر همین اساس و می‌فرماید: اگر کسی در صبح زمستان بخواهد از اتاقش برود داخل حیاط وضو بگیرد و برای پوستش یک مشقتی دارد، لازم نیست برود و تیمم کند، فقهای دیگر این را نمی‌گویند، آنها می‌گویند این مشقة لا تتحمل نیست، باید برود وضو بگیرد. اگر مشقت عادی به این نحو باشد با اضطرار فرق پیدا می‌کند، ولی مشقة «لا تتحمل عادتها» با اضطرار یکی است.

شروط تحقق اضطرار

برای اضطرار چند شرط وجود دارد:

1. یکی عدم ممدوحه است؛ یعنی اضطرار در جایی است که آدم راه دیگری نداشته باشد و الا این عنوان اضطرار برایش صدق نمی‌کند، مرحوم خوئی این شرط را در منهاج دارند.
2. شرط دوم این است که یک خطری باشد، خطر جانی، مالی، عرضی و امثال آن باشد. اینجا همان بحث می‌آید که خوف خطر در فقه به منزله یقین به خطر است. سال گذشته در کتاب الحج این بحث را مطرح کردیم و ابداع ریشه‌اش را محقق خوئی است که می‌فرماید: در فقه، شارع با خوف عقلانی از خطر معامله یقین و اطمینان به خطر را کرده است.
3. شرط سوم از این آیه استفاده شد که «فمن اضطرّ غیر باغٍ و لا عادٍ».

بنابراین یک قاعده‌ای داریم به نام «اضطرار» که هم ادله روایی، هم قرآنی، هم عقل و هم اجماع بیان شد و دایره‌اش اختصاص به محرّمات هم ندارد. در ما نحن فیه می‌گوئیم این جنینی که الآن در شکم مادر است و اطمینان دارد که اگر این بماند مادر را از بین می‌برد و قبل ولوج الروح، پس این اضطرار به سقط او پیدا می‌کند، اسقاط جنین در اینجا متعلق برای اضطرار است، اضطرار به سقط پیدا می‌کند «فیجوز سقطه». پس دلیل اول که همان قاعده تزاحم شد و دلیل دوم این اضطرار شد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . ترجمه: گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده- مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است- امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنا بر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم- اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است.

[2] . ترجمه: چرا از چیزها [گوشتها]یی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید؛ (که در این صورت، خوردن از گوشت آن حیوانات جایز است.) و بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی‌دانشی، (دیگران را) گمراه می‌سازند؛ و پروردگارت، تجاوزکاران را بهتر می‌شناسد.

[3] . التهذيب 3- 307- 948، الكافي 3- 411- 9؛ وسائل الشیعة؛ ج 5، ص: 483، ح 7- 7119.

[4] . الفقيه 3- 345- 4214؛ وسائل الشیعة؛ ج 24، ص: 216، ح 3- 30376.

[5] . مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج 11، ص: 313.

[6] . مستند الشيعة في أحكام الشريعة، ج 15، ص: 19.

[7] . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 36، ص: 424.

[8] . سورة بقره، آیه 185.